

تبیین جامعه‌شناختی طلاق عاطفی

هوشنگ نابی^۱

عضو هیات علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

شیما نظریان

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۸، شماره یک: ۱۸۱-۱۶۳

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

پدیرش ۱۴۰۰/۵/۸

دریافت ۱۳۹۹/۱/۲۵

چکیده

این مقاله می‌کوشد نشان دهد که افزایش گسترده میزان طلاق پدیده‌ای اجتماعی است و عامل آن تضعیف روح جمعی و رشد فردگرایی در جامعه مدرن است که باعث می‌شود ازدواج دیگر بر سنت و خواست جمع استوار نباشد و انسان‌ها رابطه عاطفی را محور زندگی زناشویی قرار دهند. از اینجاست که سرخوردگی و ناخرسندی از زندگی مشترک ممکن است به طلاق یا طلاق عاطفی منتهی گردد. آن عامل اجتماعی مهمی هم که ممکن است باعث یأس و نارضایتی از زندگی زناشویی گردد، نابرابری قدرت در خانواده است که با رابطه عاطفی که فی‌نفسه رابطه‌ای برابر است، در تقابل قرار دارد. آمارهای روند طلاق در جامعه ما و جهان مؤید همسویی رشد فردگرایی با رشد میزان طلاق است و پیمایش ما از نمونه احتمالی بزرگی از زنان متأهل تهران نیز نشان می‌دهد که طلاق عاطفی همبستگی نسبتاً محکمی با نابرابری قدرت در خانواده دارد و هرچه نابرابری قدرت در خانواده بیشتر باشد، رابطه عاطفی زن با همسر سردتر است.

واژگان کلیدی: طلاق، طلاق عاطفی، فردگرایی، رابطه عاطفی، نابرابری قدرت

مقدمه

خانواده از دیرپاترین و مهمترین نهادهای جامعه‌پذیری و آماده‌کردن نسل جدید برای زندگی در جامعه است. خانواده با ازدواج پا می‌گیرد اما ای بسا با طلاق فروپاشد. از این رو عموماً سنتها در جوامع مختلف بر حفظ و تداوم خانواده تأکید می‌ورزند و طلاق را سخت نکوهش می‌کنند. این تقبیح طلاق گاه در آیینی همچون کاتولیک که ازدواج را پیوندی ابدی بین زوجین می‌داند امری ممنوع و ناممکن بود (Onedera, 2008: 46). آیین هندو از این هم فراتر رفته است، بیوهٔ مرد متوفی باید در مراسم ترحیم خودسوزی (ساتی) کند تا شوهر خود را در سفر آخرت هم همراهی کند (Madathil and Sandhu 2008: 128). اسلام اما طلاق را جایز می‌شمرد، هر چند آن را حلالی مغبوض یا از جمله مغبوض‌ترین حلال‌ها می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۸۸) و در واقع آن را نکوهش می‌کند.

با این همه، طلاق که در گذشته واقعه‌ای نادر بود، امروز همه جا گسترش یافته و روندی صعودی پیدا کرده است (بنگرید به جدول ۲). امروز رشد روزافزون میزان طلاق مایه نگرانی گشته و به قول گیدنز (۱۳۹۸: ۵۶۵) باعث شده مفسران در سوگ مرگ وظایف و تعهدات خانواده سنتی بنشینند و خواستار احیای جنبه اخلاقی زندگی خانوادگی و «خانواده سنتی» گردند که باثبات‌تر و بانظم‌تر از رشته درهم و آشفته روابط امروز است.

از سوی دیگر، سردی رابطه عاطفی بین زوجین که ممکن است به طلاق منتهی شود به یکی از کانون‌های پژوهشی تبدیل شده است؛ تا جایی که داغ‌ترین مقاله چند سال اخیر در یکی از مجلات علمی (بررسی مسائل اجتماعی ایران) مقاله‌ای است با عنوان «طلاق عاطفی: علل و شرایط میانجی» (باستانی و همکاران). در این متون پژوهشی که در مجلات علمی بازتاب یافته است، سردی رابطه عاطفی زوجین تحت عنوان طلاق عاطفی به میان می‌آید. تأکید بر اصطلاح طلاق عاطفی عمدتاً از آن روست که فرد ذهناً خود را دور از زوج خویش می‌داند و اگر عللی چون وجود فرزند مشترک و عدم استقلال مالی و امثالهم در میان نبود، این حالت بالقوه طلاق به حالت بالفعل درمی‌آمد.

طلاق به معنی فسخ رسمی (قانونی و شرعی) پیمان زناشویی است و کم‌وزیاد و شدت ندارد و واقعه‌ای است که رخ می‌دهد، درحالی‌که سردی رابطه عاطفی حالتی است که کم‌وزیاد

دارد. در واقع اگر رابطه عاطفی را پیوستاری به شمار آوریم که یک قطب آن تعلق عاطفی شدید (عشق) است و قطب دیگر بیزاری و نفرت، آنگاه می‌توان سردی رابطه عاطفی را نیمه دوم این پیوستار دانست؛ یعنی از حالت بینابین (بی‌تفاوتی عاطفی) تا نفرت. در متن پژوهشی هم اصطلاح طلاق عاطفی به طور صریح یا تلویحی به همین معنای پیوستاری بودن به کار می‌رود. ما نیز در این مقاله آن را به همین مفهوم به کار می‌بریم و مهم‌ترین نشانه‌ها و تجلیات آن را بی‌اعتنایی و پرهیز از گفتگو می‌دانیم.

حال سؤال اینجاست که «علت یا علل طلاق و طلاق عاطفی چیست؟» همان‌طور که قسمت بعد (پیشینه پژوهشی) نشان می‌دهد، مقالات پژوهشی پاسخ این سؤال را عمدتاً در ویژگی‌های فردی جستجو می‌کنند. اما ویژگی‌های فردی در تبیین موردی طلاق مؤثر است اما نمود جمعی آن را که میزان طلاق در جامعه است تبیین نمی‌کند. ما عامل طلاق عاطفی را عمدتاً پدیده‌های اجتماعی می‌دانیم که در قسمت تبیین جامعه‌شناختی طلاق به میان می‌آید.

پیشینه پژوهشی

بیشتر پژوهش‌ها ویژگی‌های فردی را علل طلاق عاطفی می‌دانند. در اینجا به برخی از این پژوهش‌ها که در مقالات پژوهشی آمده است اشاره می‌کنیم.

مطالعه باستانی و همکارانش (۱۳۸۹) در مصاحبه با زنان متأهل مراجعه‌کننده به یکی از مراکز مشاوره تهران عوامل علی مهم در سردی روابط زناشویی را عدم شناخت زن و مرد از ویژگی‌های یکدیگر می‌داند و عدم همدلی و همراهی، خاصه در دوران بارداری، و تقابل تصور زنان از ویژگی‌های همسر مطلوب (تعهد و صمیمیت و شور و اشتیاق) با الگوهای فرهنگی مردانه (تأمین هزینه زندگی خانواده). شرایط میانجی طلاق عاطفی را هم «دخالت خانواده‌ها و نارضایتی از خانواده‌ها و ناهماهنگی خانواده‌ها و شیوه تربیتی نادرست» به شمار می‌آورد.

تحقیق ابراهیمی و بنی‌فاطمه (۱۳۹۱) در میان زنان متأهل شهر نقده، دینداری و همسان همسری و برآورده‌نشدن انتظارات و تفاوت عقاید را عوامل تأثیرگذار می‌داند.

مطالعه پروین و همکاران (۱۳۹۱) تحت عنوان عوامل جامعه‌شناختی مؤثر در طلاق عاطفی در بین خانواده‌های تهرانی نشان می‌دهد که متغیرهای نظم درون خانواده و ساختار قدرت خانواده و سرمایه اجتماعی درون خانواده بیشترین نقش را در طلاق عاطفی دارند.

مطالعه عظیمی و عابدزاد نوبریان (۱۳۹۲) در میان در زنان متأهل تهران، سطح تحصیلات زوجین و پابندی به اعتقادات دینی و دخالت خانواده‌ها و اعتیاد و تماشای شبکه‌های ماهواره‌ای را بر طلاق عاطفی مؤثر می‌داند.

مطالعه سرآبادانی و کفاشی (۱۳۹۳) در بین زنان متأهل قم مهم‌ترین عامل شکل‌گیری طلاق عاطفی را تفاوت انتظارات می‌داند و کمترین سهم نسبی را برای تفاوت مذهبی قائل است. رزاقی و اسلامی (۱۳۹۴) در مطالعه افراد ۲۳ تا ۴۵ ساله دارای تحصیلات دیپلم و بالاتر قائم‌شهر، تفاوت‌های فردی و اجتماعی و دخالت اطرافیان و نبود مهارت‌های ارتباطی و مسائل اقتصادی را شرایط و علل اصلی در بروز تعارض خانوادگی می‌دانند که سرانجام به طلاق عاطفی منتهی می‌شود.

مطالعه حاجی‌زاده میمندی و همکاران (۱۳۹۵) تحت عنوان عوامل اجتماعی مرتبط با طلاق عاطفی در میان متأهلین شیراز حاکی از این است که سبک زندگی و برخورداری از کامپیوتر در طلاق عاطفی نقش دارد.

مقاله افراسیابی و دهقانی دارامرود (۱۳۹۵) در مورد زنان متأهل یزد ضعف تعهد همسری و خشونت و رسانه‌های مخاطره‌آمیز را در طلاق عاطفی مؤثر می‌بیند.

تحقیق رضایی و همکاران (۱۳۹۶) در بین زنان متأهل مراجعه‌کننده به یکی از مراکز مشاوره شهر تهران ازدواج اجباری و بدون عشق و علاقه و فقدان ایام نامزدی و آشنایی و فقدان زمان کافی برای ابراز علاقه و محبت به خانواده و تعاملات اجتماعی ضعیف و لجاجت و لجبازی و مشکلات عاطفی حل‌نشده قبلی را در طلاق عاطفی و اقدام به طلاق زوجین مؤثر می‌بیند.

مطالعه رشید و مرادی (۱۳۹۶) در میان زنان متأهل ساکن شهر همدان توانایی ارتباط و توانایی حل تعارض و مسئولیت‌پذیری را عوامل مؤثر در (دارای رابطه معکوس با) طلاق عاطفی نشان می‌دهد.

مطالعه دیندار و همکاران (۱۳۹۷) درباره افراد متأهل ساکن شهر شیراز مهارت‌های حل مسئله و ارتباط مؤثر و همدلی را عامل مؤثر در طلاق عاطفی نشان می‌دهد.

تحقیق بالاگری و حسینی (۱۳۹۸) در میان زوجین مراجعه‌کننده به مراکز مشاوره شهر کرمانشاه سبک‌های فرزندپروری و سبک‌های دل‌بستگی و سبک‌های ارتباطی را بر طلاق عاطفی مؤثر می‌داند.

خلاصه عوامل یا متغیرهایی که در این پژوهش‌ها علت یا علل مهم طلاق عاطفی معرفی می‌شود عمدتاً خصوصیات فردی است، از قبیل عدم شناخت ویژگی‌های هم‌دیگر و عدم همدلی و همراهی و تفاوت انتظارات و دخالت خانواده‌ها و ناهماهنگی خانواده‌ها و ضعف تعهد همسری و مشکلات عاطفی حل‌نشده قبلی و ضعف توانایی ارتباط و ضعف توانایی حل تعارض و ضعف مسئولیت‌پذیری و اختلاف عقاید.

البته برخی از پژوهش‌ها به عوامل اجتماعی هم اشاره می‌کنند، از جمله دینداری و ناهمساز همسری و ساختار قدرت خانواده و سبک زندگی. اما به استدلال نظری و مکانیسم نحوه مؤثر بودن این متغیرهای اجتماعی در طلاق عاطفی یا ممانعت از آن نمی‌پردازند. فی‌المثل پروین و همکاران (۱۳۹۱) که از ساختار قدرت خانواده به‌عنوان یکی از عوامل مؤثر بر طلاق عاطفی نام می‌برند هیچ بحث و استدلالی درباره این رابطه مطرح نمی‌کنند.

پژوهش‌های خارجی هم کم‌وبیش به همین منوال است که برای اجتناب از اطاله کلام به میان نمی‌آید (برای برخی از این پژوهش‌ها بنگرید به حاجی‌زاده میمندی و همکاران، ۱۳۹۵).

تبیین نظری طلاق عاطفی

ما معتقدیم طلاق به همان عوامل اجتماعی‌ای مرتبط است که دورکیم خودکشی را بدان مرتبط می‌داند؛ چه هر دو نوعی نابهنجاری است (هرچند روند روبه‌رشد طلاق نشان از تبدیل شدن آن پدیده‌ای به هنجار دارد).

خودکشی عموماً یکی از شخصی‌ترین رفتارها به حساب می‌آید اما دورکیم نشان می‌دهد رفتاری بس فردی چون خودکشی ناشی از علل اجتماعی (واقعیت‌های اجتماعی) است. دورکیم به علت خودکشی این یا آن فرد نمی‌پردازد بلکه به علل تفاوت میزان خودکشی در میان گروه‌ها و اجتماعات می‌پردازد. چه به زعم وی خودکشی را نمی‌توان با اشکال فردی آن توضیح داد، زیرا میزان خودکشی فی‌نفسه یک واقعیت اجتماعی است: «اگر خودکشی‌ها ... به جای این که فقط وقایعی جداگانه و غیرمرتبط در نظر گرفته شود و جداگانه مورد مطالعه قرار گیرد به‌عنوان یک کل به شمار آید روشن می‌شود که این کل فقط مجموع واحدهای مستقل نیست بل خود یک واقعیت جدید قائم به ذات است با یکپارچگی و فردیت خاص خود و به تبع آن ماهیت خاص خود و علاوه بر آن با طبیعتی عمدتاً اجتماعی» (Durkheim, 1897/2005: xliv).

دورکیم عامل یک واقعیت اجتماعی را واقعیت اجتماعی دیگری می‌داند: «برای تبیین واقعیت اجتماعی باید به کندوکاو واقعیت اجتماعی دیگری برآیم که قادر به ایجاد آن است» (دورکیم ۱۳۹۸: ۱۷۲). به زعم دورکیم چه‌بسا عوامل بیولوژیکی یا روانشناختی علت خودکشی فردی خاص در گروه باشد اما فقط واقعیت‌های اجتماعی می‌تواند علت بالاتر بودن میزان خودکشی یک اجتماع یا گروه از اجتماع یا گروه دیگر باشد. دورکیم معتقد است در اجتماعاتی میزان خودکشی بالا است که فرد با اجتماع یکی نشده است. در جایی چون جامعه سنتی که اعتقادات مشترک (وجدان جمعی) حاکم است فردیت مجال بروز نمی‌یابد و روح جمعی فرد را از فکر خودکشی محفوظ می‌دارد: «هرچه حالت‌های جمعی ذهنی قوی‌تر باشد یک‌پارچگی و وحدت اجتماع و ارزش محافظتی آن بیشتر است» (Durkheim, 1897/2005: 125).

با گسترش تقسیم‌کار ارگانیک فردیت و فردگرایی رشد می‌کند و اعتقادات مشترک و روح جمعی تضعیف می‌شود. در اجتماعی «اگر گرایش خودکشی بالا است ... به دلیل تضعیف اعتقادات سنتی و وضعیت فردگرایی اخلاقی است» (همان: ۱۲۳). در واقع، این تضعیف پیوندهای اجتماعی و رشد فردگرایی است که عامل اصلی خودکشی است. وقتی روح جمعی و پیوندهای اجتماعی فرد را محافظت نکند انسان در برابر اهانت‌های کوچک و سرخوردگی‌های ناچیز روزانه و کوچک‌ترین تلخ‌کامی‌ها آماده است به زندگی خویش پایان بخشد.

جدول (۱) آمار ازدواج و طلاق طی سال‌های ۱۳۷۷ تا ۱۳۹۷

سال	تعداد ازدواج	تعداد طلاق	میزان طلاق**
۱۳۷۷	۵۳۱۴۹۰	۴۲۳۹۱	۸
۱۳۷۸	۶۱۱۰۷۳	۵۱۰۴۴	۸
۱۳۷۹	۶۴۶۴۹۸	۵۳۷۹۷	۸
۱۳۸۰	۶۴۰۷۱۰	۶۰۵۵۹	۹
۱۳۸۱	۶۵۰۹۶۰	۶۷۲۵۶	۱۰
۱۳۸۲	۶۸۱۰۳۴	۷۲۳۵۹	۱۱
۱۳۸۳	۶۰۲۳۴۷	۶۳۱۲۵	۱۰
۱۳۸۴	۷۸۷۸۱۸	۸۴۲۴۱	۱۱
۱۳۸۵	۷۷۸۰۲۳	۹۴۰۴۰	۱۲
۱۳۸۶	۸۴۱۱۰۷	۹۹۸۵۲	۱۲
۱۳۸۷	۸۸۱۵۹۲	۱۱۰۵۱۰	۱۳
۱۳۸۸	۸۹۰۲۰۸	۱۲۵۷۴۷	۱۴

ادامه جدول (۱) آمار ازدواج و طلاق طی سال‌های ۱۳۷۷ تا ۱۳۹۷

سال	تعداد ازدواج	تعداد طلاق	میزان طلاق**
۱۳۸۹	۸۹۱۶۲۷	۱۳۷۲۰۰	۱۵
۱۳۹۰	۸۷۴۷۹۲	۱۴۲۸۴۱	۱۶
۱۳۹۱	۸۲۹۹۶۸	۱۵۰۳۲۴	۱۸
۱۳۹۲	۷۷۴۵۱۳	۱۵۵۳۶۹	۲۰
۱۳۹۳	۷۲۴۳۲۴	۱۶۳۵۶۹	۲۳
۱۳۹۴	۶۸۵۳۵۲	۱۶۳۷۶۵	۲۴
۱۳۹۵	۷۰۴۷۱۶	۱۸۱۰۴۹	۲۶
۱۳۹۶	۶۰۸۸۶۷	۱۷۹۷۰۹	۳۰
۱۳۹۷	۵۵۰۵۶۵	۱۷۵۶۱۴	۳۲

** تعداد طلاق در هر ۱۰۰ ازدواج

مأخذ: مرکز آمار ایران

همین تبیین را می‌توان به طلاق هم بسط داد. در جامعه سنتی ازدواج بر حسب سنت و معیارهایی چون تحکیم پیوندهای اجتماعی و تأمین منافع اقتصادی خانواده‌ها استوار است و ازدواج اساساً دور از عرصه تمایلات و عواطف فرد تنظیم می‌گردد و اعتقادات مشترک و سنت گسستن پیوند زناشویی را منع یا نهی می‌کند. هم‌ازاین‌رو طلاق اساساً امری غیرممکن یا نادر است. گذشته از این، اعتقادات مشترک و روح جمعی که انسان را در جمع مستحیل می‌کند عموماً مانع شکل‌گیری چنان فردیتی است که انسان در پی امیال و خواسته‌های خود برآید. ازدواج پیمانی اجتماعی است نه رابطه‌ای عاطفی که انسان از آن سرخورده گشته و به سردی رابطه زناشویی و طلاق عاطفی و یا خود طلاق بکشد.

جدول ۲ روند میزان طلاق در جهان

سال	میزان طلاق
۱۹۶۰	۱۲
۱۹۷۰	۱۶
۱۹۸۰	۲۶
۱۹۹۰	۲۸
۲۰۰۰	۳۵
۲۰۱۰	۴۱
۲۰۱۷	۴۴

مأخذ: Unified Lawyers

جامعه مدرن اما بر فردگرایی استوار است. در اینجا روح جمعی تضعیف گشته و جستجوی اهداف و خواسته‌های شخص است که هدایتگر انسان است. حالیا انسان سبک زندگی مطلوب خویش را بر می‌گزیند و ازدواج را برحسب رضایت شخصی ارزیابی می‌کند و چنانچه به هر دلیل از رابطه زناشویی خویش خرسند نباشد، دیگر خود را مقید به تداوم آن نمی‌بیند. زیرا این رابطه عاطفی است که به محور زندگی زناشویی تبدیل شده است. به‌زعم گیدنز امروز زوج‌ها «به طور فزاینده رابطه ناب را دنبال می‌کنند. در رابطه ناب زوجین از آن‌رو با هم می‌مانند که خود تصمیم گرفته‌اند» (گیدنز، ۱۳۹۸: ۵۶۱).

بک و بک‌گرنشایم «ماجرای اصلی عصر ما» را «جنگ زن و مرد» به شمار می‌آورند و گسترش صنعت مشاوره زناشویی و دادگاه‌های خانواده و میزان بالای طلاق را گواه آن می‌گیرند. آنها معتقدند «جنگ زن و مرد» بارزترین نشانه «ولع عشق» است. مردم به‌خاطر عشق ازدواج می‌کنند و به‌خاطر عشق متارکه می‌کنند: «عشق جست‌وجوی خویشتن است و آرزوی تماس من و تو است و یکی شدن بدن‌ها و یکی شدن فکرهاست و روبه‌رو شدن با یکدیگر بدون کتمان چیزی و اعتراف کردن است و بخشیده شدن و درک و تأیید است و تصدیق آنچه بود و آنچه هست و آرزوی خانه‌ای است و ایمانی برای ازبین‌بردن تردیدها و تشویش‌های زندگی مدرن. اگر هیچ چیز قطعی و امن نیست و اگر نفس کشیدن در دنیای آلوده هم پرخطر است پس انسان به دنبال رؤیای مسحورکننده عشق می‌رود تا وقتی ناگهان به کابوس تبدیل گردد» (Beck and Beck-Gernsheim 1995: 175-6؛ به نقل از گیدنز، ۱۳۹۸: ۵۶۲).

جدول ۳ میزان طلاق برحسب اجتماع مذهبی در ۲۰۱۷

سال	میزان طلاق
مسیحی	۳۶
مسلمان	۲۰
هندو	۱

مأخذ: Unified Lawyers

زیگمونت باومن نیز دنیای مدرن را دنیای سیالی می‌داند که ویژگی عمده آن تغییر مدام و فقدان پیوندهای پایدار است. این دنیای ناپایدار انسان را به پیوندهای سست می‌کشد تا هر وقت اراده کرد بتواند آن را بگسلد (Bauman 2003: viii؛ به نقل از گیدنز، ۱۳۹۸: ۵۶۳).

خلاصه درست برعکس روح جمعی و جمع‌گرایی که در جامعه سنتی انسان را به جمع و جامعه و از جمله خانواده سخت پیوند می‌دهد، چنان که فکر طلاق هم به فکر انسان خطور نمی‌کند، فردگرایی که در جامعه مدرن رابطه عاطفی و تمایلات را محور زندگی زناشویی قرار می‌دهد، انسان را آماده می‌کند تا هر وقت از پیوند زناشویی ناخشنود بود بدان پشت کند و طلاق بگیرد. این رشد فردگرایی است آن نیرو و گرایش اجتماعی که باعث می‌شود میزان طلاق از جامعه سنتی به سوی جامعه مدرن به طور روزافزون بالا رود.

پس فرض اصلی ما این است که «فردگرایی بر میزان طلاق تأثیر مستقیم دارد». یعنی هرچه فردگرایی در جامعه بیشتر، میزان طلاق بالاتر؛ و اگر فردگرایی را مانند دورکیم اخلاق جامعه مدرن بدانیم و رشد مدرنیسم را مبین رشد فردگرایی به شمار آوریم، فرضیه ما چنین خواهد شد: «مدرن شدن جامعه با میزان طلاق رابطه مستقیم دارد».

آمارها هم مؤید همین فرضیه است. جدول ۱ نشان می‌دهد در جامعه ما ظرف دو دهه، ۱۳۷۷ تا ۱۳۹۷، میزان طلاق از ۸ درصد به ۳۲ درصد رسیده و چهار برابر شده است. این دو دهه مقارن با گسترش تحصیلات عالی، خاصه در بین دختران، و گسترش عمومی رسانه‌های جمعی و رسانه‌های اجتماعی است که از عوامل مهم گسترش نگرش مدرن و فردگرایی است. این روند افزایش میزان طلاق فرایندی جهان‌شمول است و همان‌طور که جدول نشان می‌دهد، میانگین میزان طلاق در جهان ظرف شش دهه اخیر (از ۱۹۶۰ تا ۲۰۱۷) نزدیک به چهار برابر شده و از ۱۲ درصد به ۴۴ رسیده است. جدول ۳ هم حاکی است میزان طلاق در جوامع مسیحی که عمدتاً شامل جوامع پیشرفته صنعتی است، بالاتر از کشورهای نسبتاً سنتی مسلمان است و در اجتماعات بسیار سنتی‌تر هندو بسیار پایین است.

جدول ۴. آمار میزان طلاق در منتخب کشورها

منطقه	کشور	میزان طلاق	سال
اروپا	دانمارک	56	2016
اروپا	فنلاند	56	2016
اروپا	فرانسه	54	2016
اروپا	بلژیک	54	2016
اروپا	هلند	53	2016

ادامه جدول ۴. آمار میزان طلاق در منتخب کشورها

سال	میزان طلاق	کشور	منطقه
2016	47	ایتالیا	اروپا
2016	44	سوئد	اروپا
2016	42	نروژ	اروپا
2015	41	انگلیس	اروپا
2016	40	آلمان	اروپا
2016	40	سوئیس	اروپا
2016	35	اتریش	اروپا
2016	25	صربستان	اروپا
2016	24	آلبانی	اروپا
2016	22	یونان	اروپا
2016	13	بوسنی و هرزگوین	اروپا
2012	48	کانادا	آمریکای شمالی
2008	42	ایالات متحده	آمریکای شمالی
2017	43	استرالیا	اقیانوسیه
2017	42	نیوزلند	اقیانوسیه
2008	38	کره جنوبی	آسیا
2016	36	ژاپن	آسیا
2018	25	اردن	آسیا
2010	17	لبنان	آسیا
2013	15	آذربایجان	آسیا
2010	23	لیبی	آفریقا
2008	21	ترکیه	اروپا
2016	17	مصر	آفریقا
2007	16	الجزایر	آفریقا

ماخذ: wikipedia

جدول ۴ هم به طور مبسوط‌تری نشان می‌دهد میزان طلاق در کشورهای اروپا عموماً بسیار بالاست و فقط در کشور سنتی‌تر بوسنی و هرزگوین پایین است. همچنین در کشورهای صنعتی

آمریکای شمالی و اقیانوسیه و ژاپن و کره جنوبی در آسیا نسبتاً بالاست و در عوض در کشورهای سنتی‌تر مسلمان آسیا و افریقا پایین‌تر است. همه اینها مؤید آن است که میزان طلاق در کشورهای مدرن‌تر که با فردگرایی بیشتر همراه است، بالاتر است تا در کشورهای سنتی‌تر که با فردگرایی کمتر توأم است.

بدین ترتیب معلوم شد آن نیروی اجتماعی که امکان طلاق را فراهم می‌آورد فردگرایی است. آنجا که فردگرایی رشد می‌کند، پیوندهای اجتماعی انسان تضعیف می‌شود و اهداف و خواسته‌های شخص و فردی اهمیت می‌یابد و رابطه عاطفی به محور زندگی زناشویی تبدیل می‌شود. این رابطه عاطفی ممکن است به دلایل گوناگونی رو به سردی گراید و نهایتاً به طلاق یا طلاق عاطفی منتهی گردد.

حال در این صورت چه چیزی رابطه عاطفی انسان با همسرش را به سردی سوق می‌دهد. اینجاست که عوامل متعددی چون ویژگی‌های شخصیتی که در تحقیقات بخش پیشینه به پاره‌ای از آنها اشاره شد ممکن است نقش داشته باشد. اما در مورد زنان یک عامل اجتماعی نقش مهمی در سردکردن رابطه عاطفی دارد که توزیع نابرابر قدرت در خانواده است.

توزیع نابرابر قدرت در خانواده

مردسالاری که توزیع نابرابر جنسیتی قدرت در جامعه و نهادهای اجتماعی گوناگون از جمله نهاد خانواده است در عصر مدرن تا حد زیادی تضعیف گشته است (در مورد افول مردسالاری در عصر جدید بنگرید به Therborn, 2004). با این همه مردسالاری حتی در مدرن‌ترین جوامع (جوامع پیشرفته صنعتی) هم که معمولاً به طور رسمی ملغی گشته است هنوز هم کم‌وبیش تا حدی در الگوهای رفتاری و در نهاد خانواده پابرجاست. طبعاً مردسالاری در جوامع سنتی‌تر قوی‌تر هم هست که حتی گاه به طور رسمی هم حاکم است. اما توزیع نابرابر قدرت چه نقشی در رابطه عاطفی زوجین دارد؟

در اینجا باز به دورکیم بازمی‌گردیم. به زعم دروکیم وحدت جامعه ماقبل مدرن (مکانیکی) بر اساس همسانی مردم است و اعتقادات مشترک (وجدان جمعی) نیروی انسجام‌بخش اخلاقی آن است. اما جامعه مدرن (ارگانیکی) بر تمایزپذیری (تخصص) و وابستگی متقابل ارگانیکی استوار است. از این رو برای این که این تمایزپذیری و فردگرایی از لحاظ اخلاقی هم موجه

بنماید و به سان نیرویی وحدت‌بخش عمل کند جامعه نیازمند عدالت است: «درست همان‌طور که زندگی مردم گذشته بیش از هر چیز نیازمند اعتقادات مشترک بود زندگی ما نیازمند عدالت است» (Durkheim, 1893/1984: 322).

در جامعه سنتی جایگاه هر کس بنا بر سنت و اعتقادات مشترک از بدو تولد معلوم و معین است. اما در جامعه مدرن مردم متفاوت‌اند و هر کس می‌خواهد استعدادهای خود را شکوفا سازد و با تلاش و کوشش به جایگاهی شایسته و درخور دست یابد. ازاین‌رو انتظار دارد در جامعه از هر لحاظ با وی و دیگران به یکسان و عادلانه برخورد شود و تک‌تک افراد از فرصت برابر برای خودشکوفایی و ترقی برخوردار باشد. بنابراین: «درست همان‌طور که فکر جوامع پایین‌تر خلق یا حفظ یک زندگی مشترک حتی‌الامکان عمیق بود که فرد در آن مستحیل می‌شد آرمان ما هم این است که روابط اجتماعی را همواره عادلانه‌تر سازیم تا رشد آزاد تمام نیروهای مفید اجتماعی‌مان تضمین گردد» (همان: ۳۲۱).

مسئله این توقع برخورد عادلانه و برابر باید بیش از هر جا در روابط عاطفی احساس شود یعنی در زندگی زناشویی که همان‌طور که به میان آمد در جامعه مدرن و فردگرا به محور زندگی زناشویی تبدیل می‌شود. در زندگی مدرن که به قول زیمل روابط نخستین تضعیف می‌شود و «روابط اجتماعی تحت سیطره نگرش دلزده تودار درمی‌آید» (به نقل از ریتزر، ۱۳۹۳: ۲۴۵). این خانواده است که مأمور حیاتی آرامش و عشق و الفت به شمار می‌آید. رابطه عاطفی فی‌نفسه رابطه‌ای برابر است و دوست داشتن و مهرورزی فرودست و فرادست نمی‌شناسد.

ازاین‌رو توزیع نابرابر جنسیتی قدرت در خانواده که از تصمیم‌گیری در امور مهم خانواده تا کنترل اعمال همسر و بدرفتاری جسمی را دربرمی‌گیرد با برابری مورد انتظار عصر مدرن و برابری فی‌نفسه رابطه عاطفی در تقابل قرار می‌گیرد و ممکن است به سردی رابطه و طلاق عاطفی یا خود طلاق منتهی شود.

بدین ترتیب دومین فرضیه ما این است: «نابرابری قدرت در خانواده تأثیر مستقیمی بر طلاق عاطفی دارد».

روش تحقیق

ما برای آزمون تجربی فرضیه دوم خود از روش پیمایش سود جسته‌ایم و با مصاحبه ساختمند (مصاحبه از روی پرسشنامه) با نمونه‌ای معرف از کل زنان ۱۸ تا ۴۵ ساله متأهل شهر تهران داده‌های مقتضی را گرد آورده‌ایم. برای انتخاب نمونه از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای چندمرحله‌ای استفاده شده است. در این نمونه‌گیری در مرحله اول مناطق شهرداری تهران بر اساس سطح فرهنگی اقتصادی به پنج طبقه تقسیم شده و از هر طبقه یک منطقه با روش سیستماتیک متناسب با حجم انتخاب شده است. در مرحله دوم از هر منطقه منتخب پنج حوزه سرشماری و در مرحله سوم از هر حوزه دو بلوک به همان روش انتخاب شده است. در مرحله آخر در بلوک منتخب با نمونه‌گیری سیستماتیک منازل با هفت نفر مصاحبه شده است. حجم نمونه با توجه به جمعیت زنان سنین فوق و خطای نمونه‌گیری ۵ صدم حدود ۳۵۰ نفر تعیین شده بود که با حذف تعداد امتناع از پاسخگویی تعداد نمونه دارای پاسخ به پرسش‌های مقتضی به ۳۲۶ نفر تقلیل یافته است.

تعریف عملیاتی متغیرها

طلاق عاطفی که متغیر وابسته ماست و مبین سردی رابطه عاطفی است با این‌که گویه سنجیده شده است: رازهای خود را با همسران در میان می‌گذارید؟ به حرف‌های و نظرهای همدیگر احترام می‌گذارید؟ در انجام تصمیمات مهم زندگی همدیگر را تشویق می‌کنید؟ در طول روز معمولاً از حرف‌ها و کارهای همدیگر عیب‌جویی می‌کنید؟ در طول روز به بهانه‌های مختلف با هم مشاجره و بگومگوی لفظی دارید؟ یک اختلاف جزئی بین شما به یک دعوی بزرگ منجر می‌شود؟ اوقات فراغت را معمولاً با هم می‌گذرانید؟ در اوقاتی که با همسران هستید احساس شادمانی می‌کنید؟ از زندگی با همسر خود احساس رضایت می‌کنید؟

پنج گزینه پاسخ این پرسش‌ها و متغیرهای ترتیبی عبارت است از خیلی زیاد و زیاد و متوسط و کم و خیلی کم که مسامحتاً کمی در نظر گرفته شده‌اند تا بتوان از آنها میانگین گرفت و به شاخص طلاق عاطفی رسید که در نتیجه متغیری کمی با دامنه نمرات از ۱ (به معنی خیلی کم بودن سردی رابطه عاطفی) تا ۵ (به معنی خیلی بالا بودن سردی رابطه عاطفی) است.

نابرابری قدرت در خانواده که متغیرهای مستقل است و مبین آن است که قدرت تصمیم‌گیری در امور مهم خانواده در دست مرد است با این پنج گویه سنجیده شده است: تصمیمات مهم زندگی را با مشورت همدیگر می‌گیرید؟ شهر محل سکونتتان را با همفکری همدیگر انتخاب کردید؟ انتخاب نام فرزندان با مشورت همدیگر بوده است؟ در تربیت فرزندان فقط حرف همسران مهم است؟ خرید کالاهای موردنیاز خانه را همسران انجام می‌دهد؟ درآمد خانه فقط با همسران است؟

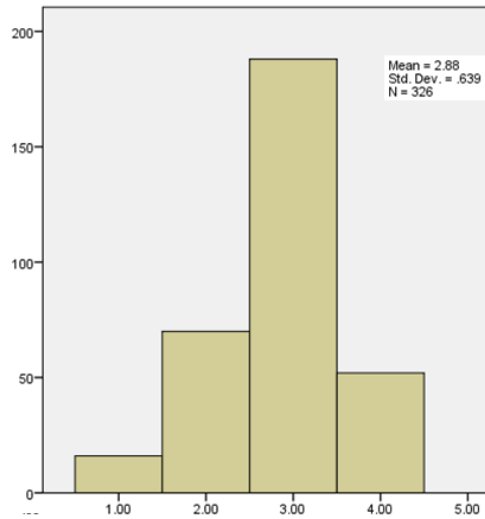
در اینجا نیز پنج گزینه برای پاسخ این پرسش‌ها و متغیرهای ترتیبی در نظر گرفته شده است که از کاملاً با مشورت همدیگر تا کاملاً توسط شوهرم است و مسامحتاً کمی تلقی شده‌اند تا بتوان از آنها میانگین گرفت و به شاخص نابرابری قدرت در خانواده رسید که متغیری کمی با دامنه نمرات از ۱ (به معنی خیلی کم بودن نابرابری قدرت) تا ۵ (به معنی خیلی بالا بودن نابرابری قدرت) است.

اعتبار و پایایی سنجش متغیرها

حجم بالای نمونه تضمین بخش خنثی‌شدن خطاهای تصادفی سنجش است که عامل ناپایایی است و در نتیجه برخورداری پایایی (تکرارپذیری) سنجش دو متغیر است. تأیید فرضیه تحقیق که در بخش یافته‌ها مطرح می‌شود نیز مؤید برخورداری این دو سنجش از اعتبار سازه است (بنگرید به کارمینز و زلر، ۱۳۹۸). بر اساس اعتبار سازه در واقع سنجش هر دو متغیر سنجش همان مفاهیمی که در تعریف عملیاتی منعکس شده است.

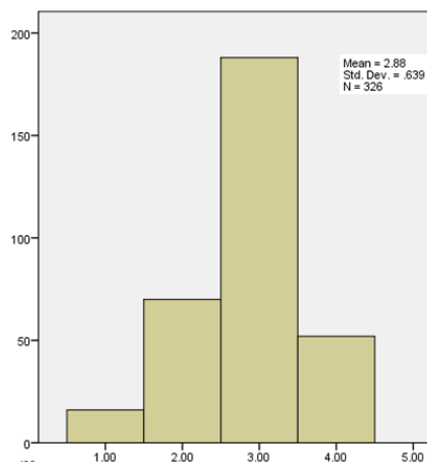
یافته‌های تحقیق

توزیع طلاق عاطفی. نتایج پیمایش نمونه معرف فوق‌الذکر با میانگین سنی ۳۲,۳ سال و میانگین تحصیلات ۱۱,۵ سال و متوسط تعداد فرزند ۱,۳ و میزان اشتغال ۳۳ درصد نشان می‌دهد کسی نیست که دچار سردی رابطه عاطفی نباشد اما میزان آن عموماً پایین است (نمره ۲) و در هیچ کسی هم میزان آن به اوج خود (نمره ۵) نمی‌رسد (شکل ۱). میانگین شاخص طلاق عاطفی ۲/۴ است که حاکی است سردی رابطه عاطفه زنان ۱۸ تا ۴۵ ساله با همسرانشان نسبتاً پایین است.



شکل ۱. نمودار توزیع فراوانی طلاق عاطفی

توزیع نابرابری قدرت. شکل ۲ هم که نشان‌دهنده توزیع نابرابری قدرت در خانواده است؛ حاکی است از اینکه در هیچ خانواده‌ای نابرابری قدرت به اوج خود (نمره ۵) نمی‌رسد. با این همه در بیشتر خانواده‌ها نابرابری قدرت تا حد متوسط است. میانگین شاخص نابرابری قدرت در خانواده هم حدود ۲/۹ است که مبین متوسط بودن میزان این شاخص در خانواده‌ها است.



شکل ۲. نمودار توزیع فراوانی نابرابری قدرت در خانواده

همبستگی طلاق عاطفی و نابرابری قدرت. جدول ۴ هم نشان می‌دهد که طلاق عاطفی همبستگی معناداری مستقیمی ($r = .57$) با نابرابری قدرت در خانواده دارد: هرچه نابرابری قدرت در خانواده بیشتر رابطه زن با همسر سردتر. بدین ترتیب فرضیه دوم ما هم تأیید می‌شود که «نابرابری قدرت در خانواده تأثیر مستقیمی بر طلاق عاطفی دارد». به عبارت دیگر همان‌طور که بر اساس استدلال فوق‌الذکر انتظار می‌رفت، توزیع نابرابر قدرت در خانواده با رابطه عاطفی در تقابل قرار دارد و آن را به سوی سردی و طلاق عاطفی سوق می‌دهد، زیرا در جایی که فردگرایی گسترش یافته است، تک‌تک افراد برابر به شمار می‌آیند و خواهان رابطه برابر با هم هستند، خاصه در جایی که رابطه انسان‌ها رابطه عاطفی است که فی‌ذاته باید رابطه‌ای برابر باشد.

جدول ۴ همبستگی طلاق عاطفی با نابرابری قدرت در خانواده

نابرابری قدرت در خانواده	طلاق عاطفی
.573** ضریب همبستگی	
.000 سطح معناداری	
326 تعداد	

** ضریب همبستگی در سطح معناداری ۰,۱۰ (دو دامنه) است.

نتیجه‌گیری

طلاق که در گذشته امر نادری و سخت نکوهیده بود امروزه همه‌جا گسترش یافته و روند روبه‌رشد آن مایه نگرانی عمومی گشته است. البته میزان طلاق به طور کامل شاخص ناخرسندی از ازدواج نیست و بسیاری از مردم به دلیل حفظ زندگی خانوادگی فرزندان خویش یا عدم استقلال مالی زن یا ترس از سرزنش بستگان و غیره به طلاق تن در نمی‌دهند اما رابطه عاطفی‌شان به سردی می‌گراید و دچار طلاق عاطفی می‌گردند. از این‌رو طلاق عاطفی از نگرانی‌های نوظهور در متون پژوهشی است. این متون پژوهشی طلاق عاطفی و تلویحاً خود طلاق را عمدتاً برخاسته از ویژگی‌های شخصیتی و فردی می‌دانند.

این مقاله اما نشان می‌دهد که روند روبه‌رشد میزان طلاق پدیده‌ای اجتماعی است و آن نیروی اجتماعی‌ای که امکان آن را برای انسان فراهم می‌آورد تضعیف روح جمعی و رشد فردگرایی در جامعه مدرن است که باعث می‌شود انسان دیگر عمدتاً نه بر حسب سنت و

خواست جمع بل اساساً بر حسب تمایل خود برای مأمی آرامش‌بخش و تأمین‌کننده نیاز عاطفی خویش پیوند زناشویی ببندد. لاجرم انسان هرگاه از پیوند زناشویی خویش ناخرسند گشت و سرخورده شد به طلاق روی می‌آورد. روند پرشتاب افزایش میزان طلاق ظرف چند دهه گذشته در جامعه ما و چند برابر شدن میزان طلاق در جهان و بالاتر بودن میزان طلاق در جوامع مدرن‌تر کشورهای پیشرفته صنعتی و پایین بودن آن در جوامع نسبتاً سنتی مسلمان و خاصه اجتماعات بسیار سنتی هندو همگی مؤید این فرضیه‌اند.

اما به‌رغم امکان طلاق که فردگرایی روبه‌رشد فراهم آورده و بسیاری از کسانی که از ازدواج خود ناخرسند می‌گردند خاصه در جوامع مدرن‌تر بدان تمسک می‌جویند بسیاری دیگر خاصه در جوامعی چون جامعه ما که سنت نیروی مهمی است و زنان بسیاری از پشتوانه مالی برخوردار نیستند به طلاق روی نمی‌آورند اما رابطه عاطفی به سرد می‌گراید و دچار طلاق عاطفی می‌گردند. به هر حال آن نیروی اجتماعی که این امکان را فراهم آورده که انسان‌ها رابطه عاطفی را محور زندگی زناشویی قرار دهند و چنانچه از آن سرخورده و ناخرسند گشتند به طلاق یا طلاق عاطفی منتهی گردد همانا تضعیف روح جمعی و رشد فردگرایی است.

اما حال که رشد فردگرایی امکان طلاق یا طلاق عاطفی را فراهم آورده است ویژگی‌های شخصیتی و فردی ممکن است از عوامل ناخرسندی از زندگی مشترک گردد. با این همه در این مقاله استدلال شد که در اینجا نیز پدیده اجتماعی مهمی در کار است که نابرابری قدرت در خانواده است و ممکن است عامل ناخرسندی از زندگی زناشویی گردد. زیرا رابطه عاطفی فی‌نفسه رابطه‌ای برابر است و دوست داشتن و مهرورزی فرودست و فرادست بر نمی‌تابد. از این‌رو توزیع نابرابر جنسیتی قدرت در خانواده که برخورداری مرد از قدرت تصمیم‌گیری در امور مهم خانواده تا کنترل اعمال زن است با انتظار عام برابری روابط انسان‌ها و برابری فی‌نفسه رابطه عاطفی در تقابل قرار می‌گیرد. از این‌رو ممکن است به سردی رابطه عاطفی و طلاق یا دست‌کم طلاق عاطفی منتهی شود.

پیمایش ما از نمونه احتمالی بزرگی از زنان متأهل تهران که تا حد زیادی نمونه‌ای از زنان جامعه ما خاصه زنان اجتماعات شهری بزرگ است نیز مؤید همین استدلال و فرضیه است. نتایج این پیمایش نشان می‌دهد که طلاق عاطفی همبستگی نسبتاً محکمی با نابرابری قدرت در

خانواده دارد یعنی هرچه نابرابری قدرت در خانواده بیشتر باشد رابطه عاطفی زن با همسر سردتر است.

منابع

- افراسیابی، حسین؛ دهقانی دارامرود، رقیه (۱۳۹۵). «زمینه‌ها و نحوه مواجهه با طلاق عاطفی میان زنان یزد»، مجله زن در توسعه و سیاست، ۱۴(۲).
- باستانی، سوسن؛ گلزاری، محمود؛ روشنی، شهره (۱۳۸۹). «طلاق عاطفی: علل و شرایط میانجی»، مجله بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۱(۳).
- بالاگری، محدثه؛ حسینی، سعیده سادات (۱۳۹۸) «ارائه الگوهای پیشبینی کننده‌های طلاق عاطفی در زوجین کرمانشاه»، ۴(۳۶).
- ابراهیمی، سمیه و بنی فاطمه، حسین (۱۳۹۱) «طلاق عاطفی و عوامل مرتبط با آن در شهرستان نقده»، مجله مطالعات جامعه‌شناسی، ۵(۱۷).
- پروین، ستار؛ داوودی، مریم؛ محمدی، فریبرز (۱۳۹۱) «عوامل جامعه‌شناختی مؤثر در طلاق عاطفی در بین خانواده‌های تهرانی»، مجله مطالعات راهبردی زنان (کتاب زنان)، ۱۴(۵).
- جوادی آملی (۱۳۸۸): <https://hawzah.net/fa/Book/View/45252/20937>
- حاجی‌زاده میمندی، مسعود؛ مداحی، جوادی؛ کریمی، یزدان؛ حدت، الهه؛ غروی، ملینا (۱۳۹۵) «بررسی عوامل اجتماعی مرتبط با طلاق عاطفی»، مجله مطالعات راهبردی زنان، ۱۸(۷۱).
- دورکیم، امیل (۱۳۹۸) قواعد روش جامعه‌شناختی، ترجمه هوشنگ نایی، تهران: انتشارات آگاه.
- دیندار، الهام؛ مهدوی، محمدصادق؛ سیدمیرزایی، سی محمد (۱۳۹۷) «بررسی رابطه بین مهارت‌های زندگی و طلاق عاطفی»، مجله زن و جامعه، ۹(۴).
- رازقی، نادر؛ اسلامی، اصلی (۱۳۹۴) «مطالعه کیفی علت‌های تعارض در خانواده»، فصلنامه فرهنگی تربیتی زنان و خانواده، ۱۰(۳۲).
- رشید، خسرو؛ مرادی، آزاده (۱۳۹۶) «تعیین نقش متغیرهای ارتباطی در پیش‌بینی طلاق عاطفی»، مجله پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۶(۱۰).
- رضایی، علی؛ میرزاده کوهشاهی، فرشته؛ یعقوبی ترکی، الهام (۱۳۹۶) «تعاملات عاطفی زوجین و نقش آن در طلاق عاطفی و اقدام به طلاق: یک پژوهش کیفی»، فصلنامه خانواده پژوهی، ۱۳(۵۲).
- ریتزر، جورج (۱۳۹۸). نظریه جامعه‌شناسی ترجمه هوشنگ نایی تهران نشرنی (چاپ ششم).

- عظیمی رستا، محمود و عابدزاد نوبریان، مهرناز (۱۳۹۲). «بررسی عوامل مؤثر بر بروز طلاق عاطفی میان زوجین در خانواده»، *مطالعات جامعه‌شناختی ایران*، ۳(۱۰).
- کارمینز، ادوراد و زلر، ریچارد (۱۳۹۸). *نظریه سنجش در علوم اجتماعی: ارزیابی پایایی و اعتبار*، ترجمه هوشنگ ناییبی، تهران: نشر نی.
- کفاشی، مجید؛ سرآبادانی، سمیه (۱۳۹۳) «عوامل اقتصادی اجتماعی مؤثر بر طلاق عاطفی دو گروه زنان متأهل خانه‌دار و شاغل شهر قم»، *مجله پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر*، ۳(۵).
- گیدنز، آنتونی (۱۳۹۸) *جامعه‌شناسی*، ترجمه هوشنگ ناییبی، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- مرکز آمار ایران، درگاه ملی آمار، داده‌ها و اطلاعات آماری، جمعیت و نیروی کار، ازدواج و طلاق: <https://www.amar.org.ir/%D8%AF%D8%A7%D8%AF%D9%87%D9%87%D8%A7-%D9%88-%D8%A7%D8%B7%D9%84%D8%A7%D8%B9%D8%A7%D8%AA-%D8%A2%D9%85%D8%A7%D8%B1%DB%8C/%D8%AC%D9%85%D8%B9%DB%8C%D8%AA-%D9%88-%D9%86%DB%8C%D8%B1%D9%88%DB%8C-%DA%A9%D8%A7%D8%B1/%D8%A7%D8%B2%D8%AF%D9%88%D8%A7%D8%AC-%D9%88-%D8%B7%D9%84%D8%A7%D9%82>
- Bauman, Z. (2003) *Liquid Love: On the Frailty of Human Bonds*. Cambridge: Polity.
- Beck, U., and Beck-Gernsheim, E. (1995) *The Normal Chaos of Love*. Cambridge: Polity.
- Collins Randall (2004) *Interaction Ritual Chains*. Princeton: Princeton University Press.
- Durkheim, Emile (1893/1984) *The Division of Labour in Society*. Translated by W. D. Halls-Palgrave, London: Macmillan.
- Durkheim, Emile (1897/2005) *Suicide: A Study in Sociology*. Translated by John A. Spaulding and George Simpson, London: Routledge.
- Madathil, J and Daya Singh Sandhu (2008) "Hinduism". In Onedera, Jill Duba (ed.) *The Role of Religion in Marriage and Family Counseling*, New York: Routledge.
- Onedera, Jill Duba (ed.) (2008) *The Role of Religion in Marriage and Family Counseling*, New York: Routledge.
- Therborn, Goran (2004) *Between Sex and Power: Family in the World 1900-2000*, New York: Routledge.
- Wikipedia: https://en.wikipedia.org/wiki/Divorce_demography
- Unified Lawyers: <https://www.unifiedlawyers.com.au/blog/global-divorce-rates-statistics/>